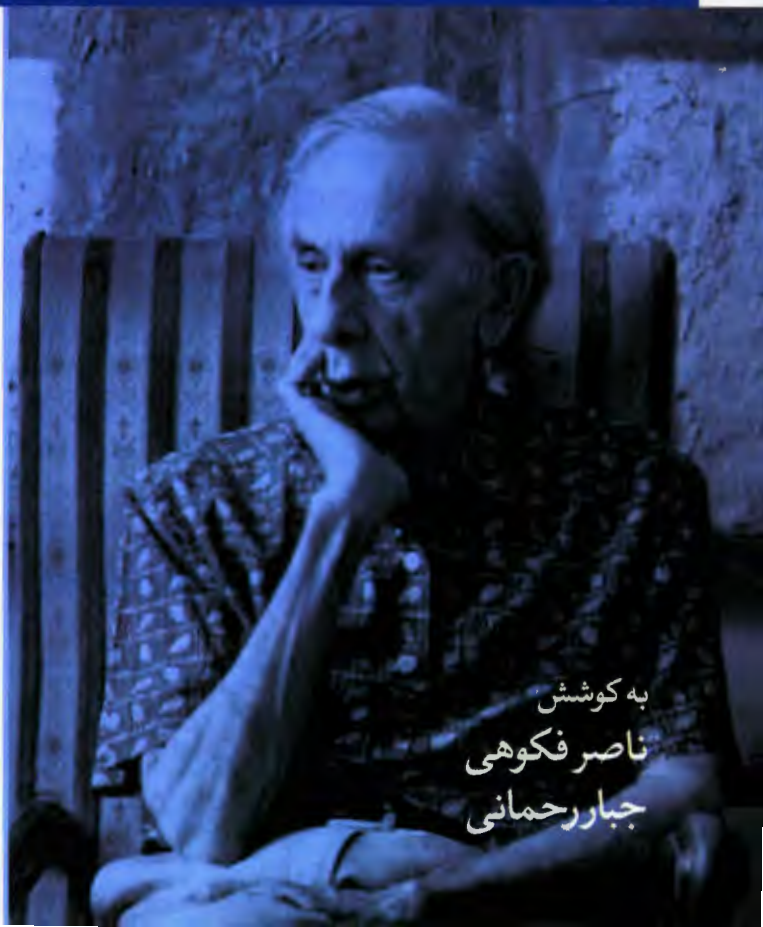


بیاد جلال ستاری

اسطوره شناسی

به مثابه نقد فرهنگی



به کوشش
ناصر فکوهی
جبار رحمانی

به کوشش

ناصر فکوهی
جبار رحمانی

اسطوره‌شناسی به مثابه نقد فرهنگی

به یاد جلال ستاری



انسان‌شناسی

بسم الله الرحمن الرحيم



انسان‌شناسی

اسطوره‌شناسی به مثابه نقد فرهنگی

به یاد جلال ستاری

به کوشش: ناصر فکوهی و جبار رحمانی

ناشر: انتشارات انسان‌شناسی

ویراستار: زهره دودانگه

طراح جلد: محمدباقر جاوید

صفحه‌آرا: علی قربی

چاپ اول: بهار ۱۴۰۲

تیراژ: ۱۰۰۰

قیمت: ۳۹۶۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۷۸-۰۹۸-۵

نشانی انتشارات: تهران، خیابان لبافی‌نژاد، تقاطع فخر رازی، پلاک ۲۰۰، طبقه اول

تلفن: ۰۲۱۶۶۴۹۱۸۸۷ | ۰۲۱۶۶۴۸۶۵۳۵

پست الکترونیک: anthropology.pub@gmail.com

کلیه آثار منتشره این انتشارات در جهت ایجاد فضای آزاد علمی و نظر شخصی نویسندگان محترم آن است و لزوماً مورد تأیید نشر انسان‌شناسی نیست.

سرشناسه: فکوهی، ناصر. ۱۳۳۵ - گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور: اسطوره‌شناسی به مثابه نقد فرهنگی به یاد استاد جلال ستاری / به کوشش ناصر فکوهی، جبار رحمانی؛ ویراستار زهره دودانگه.

مشخصات نشر: تهران: انتشارات انسان‌شناسی، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری: ۵۲۸ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۷۸-۰۹۸-۵

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

موضوع: ستاری، جلال، ۱۳۱۰-۱۴۰۰

موضوع: اسطوره‌شناسی -- مقاله‌ها و خطابه‌ها: Mythology -- Addresses, essays, lectures

موضوع: فرهنگ -- مقاله‌ها و خطابه‌ها: Culture -- Addresses, essays, etc

شناسه افزوده: رحمانی، جبار، ۱۳۵۸-، گردآورنده

رده‌بندی کنگره: BL ۳۱۵

رده‌بندی دیوبی: ۲۹۲/۱۳

شماره کتابشناسی ملی: ۸۹۳۹۹۸۸

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیا

فهرست

مقدمه؛ «ستاری برای همیشه...» / ناصر فکوهی ۵

بخش ۱: درباره اندیشه‌ها و آثار جلال ستاری

- الگوی برای فرهیختگی؛ از اسطوره‌زدگی تا اسطوره‌شناسی: درباره جلال ستاری / ناصر فکوهی ۱۷
- پرواز بر فراز ابرهای آگاهی / ابراهیم گله‌دارزاده ۲۷
- زندگی پر حاصل و شرافتمندانه گفت‌وگو با ناصر فکوهی درباره جلال ستاری / ابراهیم گله‌دارزاده ۴۱
- سرگشتگی ما در برابر اسطوره‌های ساختگی (نقدی بر وضعیت فقر اندیشه عقلانی) / جبار رحمانی ... ۵۵
- یک متفکر در قاب زندگی روزمره؛ گفت‌وگو با خانم لاله تقیان درباره جلال ستاری / جبار رحمانی ۶۷

بخش ۲: مقالاتی در اسطوره‌شناسی به یاد جلال ستاری

- بیچ‌وتاب عشق یا زنجیر عدالت / سودابه فضایی / سودابه فضایی ۸۹
- کاربرد برخی پنداره‌های زبان‌شناسی سوسور در نقش و نگارهای جادویی مردم بوریات / کارولین هامفری؛ ترجمه علی بلوکباشی ۱۰۵
- در آرزوی جاودانگی پیشکش به استاد زنده‌یاد جلال ستاری / ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق ۱۳۹
- زیست هزارویک شبی نقاشی؛ هزارویک شب و دستمایه‌های نقاشی / شهریار احمدی ۱۶۹

بخش ۳: مطالعات موردی و نقد آثار جلال ستاری

- هویت ملی، هویت فرهنگی / محمدرضا اصلانی ۱۹۹
- در شناخت هزار افسان اثر زنده‌یاد جلال ستاری: پژوهشگر، اسطوره‌شناس، نویسنده، مترجم و فرزانه بزرگ / باجلان فرخی-م. ج ۲۰۵
- دود نامقدس آتش خوارشماری حوا و چشمان کم فروغ آدم گزارش «سیمای زن در فرهنگ ایران» / حسین عباسی ۲۱۳
- الگوی در پژوهش‌های تئاتر (یادداشتی در نکوداشت زنده‌یاد دکتر جلال ستاری) / محمدحسین ناصر بخت ۲۲۱
- جدال بر سر فرهنگ در کتاب اسطورگی و فرهیختگی از جلال ستاری / زهره روحی ۲۳۱

بخش ۴: گفت‌وگوهایی با جلال ستاری

- اسطوره‌ها و شکل‌گیری هویت ملی گفت‌وگوی ناصر فکوهی با جلال ستاری هویت ملی به سه چیز نیاز دارد؛ آموختن، خلاقیت، آزادی ۲۴۹
- در باره چهار گفت‌وگوی منتشر نشده از جلال ستاری ۲۶۹
- گفت‌وگو با جلال ستاری درباره مهرداد پهلبد ۲۷۳
- گفت‌وگو با جلال ستاری درباره فرخ غفاری ۳۳۷
- گفت‌وگو با جلال ستاری درباره رضا قطبی ۴۰۹
- گفت‌وگو با جلال ستاری درباره امان‌نل ملیک اصلانیان ۴۶۱

بخش ۵: جلال ستاری از آینه آثارش

- جلال ستاری؛ نویسنده، پژوهشگر و اسطوره‌شناس ۵۲۱

مقدمه

«ستاری برای همیشه...»

سخن از جلال ستاری است و آوردن عناوینی چون «استاد»، «دکتر»، «اندیشمند» و ... برای او بیهوده است. زیرا نه چیزی بر زندگی پربارش می‌افزاید و نه کم‌ترین ارزشی برای او داشت و نه من فکر می‌کنم بتوان گستره و عمق رفتار و اندیشه او را به این عناوین تقلیل داد. از همین رو در این کتاب، که به یاد این معلّم واقعی برای بسیاری از هم‌نسلان ما و از ما جوان‌تر منتشر می‌کنیم، صرفاً از نام او، نه چیزی کم‌تر و نه چیزی بیش‌تر، بهره می‌بریم. جلال ستاری امروز، و نه فقط امروز، که سال‌هاست خود به یک «فضیلت» و به یک «الگو» بدل شده است. شاید برخی بگویند، لازمه رسیدن ما به مدرنیته و خروج از زمان و زمانه سلطه سنت و نوگریزی و انسداد فکری، آن باشد که همه الگوهای پیشین و همه کسانی را که در فرهنگ ما با عنوان «بزرگان» شناخته می‌شوند، کنار بگذاریم و همه را از دم تیغ آن چه «نقد صریح» می‌نامند، بگذرانیم تا ذهنیت به اصطلاح انتقادی مان بر روحیه عقب‌افتاده سنتی مان چیره شود. اما به مثابه یک فرهنگ‌شناس، و با تجربه‌ای بیش از چهل سال کار فرهنگی در همه رده‌های دانشگاهی و عمومی و روشنفکرانه، فکر می‌کنم دارای حداقلی از مشروعیت

باشم که بگویم: چنین نیست. راه رسیدن به اندیشه پویا و پیچیده‌ای که برای زیستن، به‌ویژه زیستن آبرومندانه و در راه خیر جمعی، در جهان کنونی به آن نیازمند هستیم، نه از نابود کردن همه سنت‌ها می‌گذرد و نه از پذیرش بی‌چون و چرای همه پدیده‌هایی که تصور می‌کنیم مدرن و «به‌روز» هستند. درست برعکس، همان‌گونه که امروز شاهدش هستیم، در صد سال اخیر، اصراری در این زمینه وجود داشته و دارد. این پافشاری نادرست اولیه که در ابتدای قرن ما شکل گرفت، با موج بزرگی از یک واکنش ضد مدرن در نیمه دوم قرن روبرو شد و نتیجه این تقابل همان است که می‌بینیم: جامعه‌ای در موقعیت اسف‌بار، ابتدا از دوقطبی شدن و سپس از چندقطبی شدن، که در نهایت به یک چندپارگی ذهنی و رفتاری خارق‌العاده انجامید که کم‌تر افقی برای بهبود آن مشاهده می‌شود.

امروز جامعه‌ای داریم که در آن همه‌کس در همه چیز خود را متخصص می‌داند، و بر این باور است که می‌تواند به همه «درس» بدهد، و درباره همه آدم‌های دیگر و هر فکر و نظری نه فقط اظهار نظر و عرض اندام کند، بلکه دست به «قضاوت» بزند و «حکم» هم صادر کند و حتی تا جایی که دستش می‌رسد، این احکام را به اجرا در بیاورد. تجربه این جامعه در طول چند دهه اخیر، برای نگارنده بسیار تلخ بوده است؛ زیرا از یک سو شاهد آن بوده‌ام که در این پهنه چقدر استعداد در همه زمینه‌ها وجود دارد، ولی از سوی دیگر شاهد آن نیز بوده‌ام که به دلیل نبود الگو و معلمان و راهنمایان مناسب، چطور این استعدادها یا به هدر می‌روند و یا دقیقاً به جایی می‌رسند که نباید به آن جا رانده می‌شدند. هم از این رو بوده است که بخش بزرگی از وقت و کار خود را در تمام این سال‌ها صرف آن کردم که علاقه‌مندان جوان را به «کار کردن» فراخوانم و به آن‌ها «اعتماد به نفس» بدهم تا به ایشان ثابت شود که برای آموزش یافتن راهی جز خود کُنش نیست؛ به عبارتی راهی برای آموختن نوشتن، جز خود نوشتن، و برای آموختن سخن گفتن، جز خود سخن گفتن و ... وجود ندارد؛ و البته این

راه بسیار ناهموار و خطرناک است. از آن رو، اگر بخواهند آن را درست ببینند، باید تمام ذهنیت و تلاش خود را بر کار متمرکز کنند و از حواشی و حرف این و آن هم چون سمومی خطرناک پرهیز کنند، و به ویژه بر آرامش و حتی نوعی کندی در کار و داشتن صبر و تحمل در دیدن حاصل کار خود و بنابراین فروتن بودن و فروتن ماندن، دقت داشته باشند و هم تا به آخر بر آن باشند که خود را نه در یک برج خودپنداشته، که در پایین ترین حد ممکن، به معنای نیاز به آموختن بیش تر، در نظر بگیرند. به باور ما هرگز در فلسفه سخنی عمیق تر از سخن افلاطون نیامده، که در فارسی، اینگونه به نظم درآمده: «تا بدان جا رسید دانش من / که بدانم همی که نادانم».

در این سال ها، باز هم در همان جهتی که در بالا به آن اشاره کردم، هدف دیگری را نیز دنبال می کردم و آن ترویج دانش (و نه لزوماً تولید دانش) و برجسته کردن الگوهای رفتاری، عقلانی، شخصیتی و ذهنی و اخلاق علمی بود. در این زمینه ده ها مقاله و یادداشت و یادبود نوشتم و گفت وگوهای بی شماری انجام دادم تا هم به جوان ترها و هم به نسل های باتجربه تر نشان دهم که به رغم تمامی کاستی های جامعه ما، تاریخ و فرهنگ این کشور آن چنان سرشار بوده که صدها و بلکه هزاران «الگو» برای ما به جای گذاشته که می توانیم با بهره بردن از آن ها، حتی اگر راهنمایی نداشته باشیم (که البته همیشه بهتر است داشته باشیم) راه خود را بیابیم به بیراهه و خطا نرویم. جلال ستاری یکی از این الگوها بود و خواهد ماند. او برای من شخصیتی بود که ارزشی بسیار بالاتر از آثارش داشت. شاید هزاران و میلیون ها نمونه از این آثار در غرب، از یونان باستان تا امروز، به انتشار رسیده باشند. حتی علت آن که خود ستاری تا به آخر ترجمه را رها نکرد، همین بود که می گفت: همیشه وقتی می دیدم کسی سخنی را و اندیشه ای را بهتر از من ارائه داده است، به جای آن که تلاش بیهوده ای بکنم که آن سخن را به صورتی ناقص بیان کنم، خود را در خدمت آن شخص قرار می دادم و اندیشه اش

را به زبان فارسی درمی‌آوردم تا همه بتوانند از آن استفاده کنند. در این گفته نه فقط فروتنی و سخاوتمندی بزرگی وجود داشت، بلکه عقلانیت سرشاری نیز دیده می‌شد که برای من درس بزرگی در زندگی بود.

در جای دیگری از این کتاب هم گفته‌ام؛ زمانی که کتاب نخست گفت‌وگوی نگارنده با جلال ستاری منتشر شد، چند نقد سطحی و سفارشی علیه من منتشر شد که بنابر همان چیزی که در ایران همیشه مرسوم بوده است، باید یا تقدیر و تحسین را پیشه می‌کردند و یا نفی و زیر سؤال بردن و تحقیر کار دیگری را، و به هر تقدیر با این تصور همراه باشند که با این کارها خود را بالا می‌کشند و نفهمند که برعکس در باتلاقی از بلاهت فرو می‌روند. اما نکته‌ای که در یکی از این «نقد» ها برایم جالب توجه بود و بعدها دیدم که در یکی دو نقد دیگر نیز تکرار شده، این بود که مؤلف، که از گونه «جوانان جویای نام» و شتابزده برای رسیدن به شهرتی بادآورده بود و هست، با روش مرسوم از دهه چهل تا امروز، یعنی آویخته شدن به آن کسی که تصوّر می‌کرد «نامی» و «مقامی» دارند و سپس بالا کشیده شدن، بر کتاب تاخته بود؛ اما با روشی نسبتاً جدید. مشکل او آن بود که هم خودش و هم سفارش‌دهنده نقد می‌دانستند که یورش بردن بر ستاری هیچ سودی برایشان ندارد، زیرا به درست یا نادرست جامعه از ستاری یک «اسطوره» ساخته بود، که خود نیز از این امر، به ویژه پس از آن همه جفا که در حقش شده بود، رنج می‌برد. از این رو آن جوان نقد خود را به خیال خویش به گونه‌ای نوشته بود که نگارنده را که در آن زمان بسیار ناشناخته‌تر و کم‌اهمیت‌تر از امروز هم بودم، به زیر سخت‌ترین انتقادات بکشد و از شیوه پرسش کردن گرفته تا نفهمیدن سخنان استاد و ندانستن این که چرا نباید «وقت استاد را تلف کنم» و سؤالات بی‌ربط بیرسم و غیره را، به صورت «درس» بلندبالایی عرضه کرده بود. هرچند آن مقاله بارها موضوع خنده و شادی من و ستاری از سخن غریب آن بینوا و سفارش‌دهنده‌اش، یعنی این که «پرسش‌ها خیلی بد بود، اما پاسخ‌ها عالی بود»،

شد. اما در نهایت هردو به حال چنین جامعه‌ای که جوان تحصیل کرده‌اش باید چنین کسی باشد و آدم استخوان خرد کرده‌اش چنان سفارش دهنده‌ای، تأسف می‌خوردیم و چشم‌اندازهایمان رو به خاموشی می‌گذاشت. متأسف بودیم که چرا اندکی شعور سبب نشده بود که به اصل موضوع بپردازند و در این گفت‌وگوی بلند، نکات مهمش و اصولاً روش آن را که روشی مردم‌نگاری بود، ببینند و بر آن نباشند که به نویسندگانی که هریک ده‌ها کتاب دارند، ایراد بگیرند که چرا فارسی را این‌طور و آن‌طور نوشته‌اند. روشن است که آن به اصطلاح نقد و امثال آن، نه آن زمان و نه امروز، کم‌ترین اثری جز خندهٔ اول و تأسف آخر در ما ایجاد نکرد، اما سرنوشت چنین جامعه‌ای مایهٔ تأسف بود و هست که در آن افراد تحصیل کرده و با فرهنگ، با نادیده گرفتن الگوهای اخلاقی، صرفاً در پی «درس» دادن و «قضاوت» کردن دربارهٔ دیگران باشند، در کتابی پانصد صفحه‌ای روزها و شب‌ها با ذره‌بین بزرگ بگردند تا چند غلط و ایرایشی پیدا کنند، و بعد با یک تعمیم بی‌خردانه کل کار را به زیر سؤال ببرند، و از آن بدتر، بدون کم‌ترین شناختی از روش مصاحبهٔ مردم‌نگاری و دلایلی که سبب می‌شود در آن با متنی خاص و به ظاهر «ناهنجار» روبرو شویم، اظهار نظرهای سخیف بکنند. در این گفت‌وگوها (کتاب حاضر نیز چهار گفت‌وگوی آخر من با جلال ستاری را دربردارد) هدف دادن درس انشا و دستور زبان فارسی یا ویرایش و جمله‌نگاری به کسی نیست؛ هدف آن است که قدرت کلمات را در خودانگیختگی‌شان انتقال بدهیم؛ به همین دلیل برخی انسان‌شناسان حتی معتقدند هیچ غلطی ولو لغزش‌های زبانی را نباید در این گفت‌وگوها تغییر داد و در نهایت باید تذکری کلی داد، که البته ما چنین نکردیم و راه میانه یعنی تغییراتی جزئی را پیش گرفتیم. در مصاحبه‌هایی که در زمان حیات جلال ستاری به دستشان رسید، خود ایشان و همسر بزرگوارشان خانم لاله تقیان متن نهایی را تأیید کردند و در این گفت‌وگوها نیز خانم تقیان این مسئولیت را برعهده گرفتند. افزون بر این که تمام مصاحبه‌ها کلمه به کلمه

به صورت نوار صوتی و تصویری موجودند. ما تنها اندکی در جملات دست بردیم تا نبود تصویر و زبان کالبدی در برگردان آن‌ها جبران شود. اصولاً گفت‌وگوهای مردم‌نگاری قواعد و قوانین خود را دارند: بخش بزرگ کار پشت پرده است، یعنی ایجاد اعتماد که مصاحبه‌شونده همه حرف‌هایش را بزند، پرسش‌ها به گونه‌ای خاص مطرح می‌شوند، تکرار وجود دارد، چرخش‌های موضوعی و زمانی و مکانی و غیره به کار می‌رود، زبان در نزدیک‌ترین شکل به موقعیت اصلی کاربردش باقی می‌ماند و هزاران نکته ظریف دیگر.

آن‌چه گفته شد، نه برای آن بود که اشتباهات احتمالی در این کتاب را (که بی‌شک وجود دارند) بی‌اهمیت جلوه دهیم، بلکه صرفاً از آن لحاظ بود که سکوت چندین ساله ما را به حساب تأییدی بر سخنان ابلهانه و بلندپروازی‌های ابلهانه‌تر خود نگذارند. بدانند که آن «نقد»‌ها را با ستاری خواندیم و خندیدیم و تأسف خوردیم. آن‌ها باید بدانند که «تخریب» یک کار، بیش از آن‌که آن کار را خراب بکند، آینده شاید درخشان‌شان را تخریب خواهد کرد و همچون ننگی در گذشته‌شان ثبت خواهد شد. هرکسی می‌تواند دست به قلم ببرد و تصور کند با تخطئه کار دیگران برای خود آبرو و حیثیت خواهد خرید و بساط «سواد» و «دانش» و «ادب شناسی» و «فارسی‌دانی» او خریداران بسیاری خواهند داشت، اما خوشبختانه چنین نیست. نگاهی به الگوهای چون ستاری و بسیاری از بزرگان فرهنگ و ادب ما نشان می‌دهد که هرگز چنین نکردند. مرحوم سمیعی گیلانی از این لحاظ مثال‌زدنی است؛ چنان‌که با روش خاص ویرایشی که داشت و نوعی بازنویسی متن بود، چه با آن موافق باشیم و چه نه، حتی اسمش را در ده‌ها کتاب نیاورد. این افتخاری ندارد که وقتی نام یک نویسنده در موتورهای جستجوی اینترنت جستجو می‌شود، هوش مصنوعی او را به عنوان «منتقد» در رأس بنشاند، درحالی‌که خود حتی نتوانسته به چند شخصیت نزدیک بشود، چه رسد به آن‌که در او این رغبت را به وجود بیاورد که درباره کوچک‌ترین،

صمیمانه‌ترین و خصوصی‌ترین جنبه‌های زندگی اش به تفصیل و گاه با اکراه سخن بگوید. این کاری توان‌فرسا بوده و هست.

نوشتن درباره‌ی دیگران همواره کاری سخت است. کاری که در این دفتر، اندیشمندان، نویسندگان و متخصصان حوزه‌ی اسطوره‌شناسی درباره‌ی جلال ستاری پیش گرفته‌اند، کاری بس توان‌فرسا بوده و جای آن دارد که از تک‌تک آن‌ها تشکر کنیم. این دوستان همگی جزو پرکارترین شخصیت‌های فرهنگی کشور ما هستند و این که دعوت ما را برای این یادنامه پذیرفتند، جای قدردانی بسیار دارد. اما به گمانم همه‌ی آن‌ها می‌دانند، و ما نیز، که این کار را نه برای خوش‌آمد این‌وآن، بلکه برای فرهنگی که به آن عشق می‌ورزند و احترامشان برای شخصیت ستاری، که مثل همه‌ی شخصیت‌های بزرگ پس از درگذشتشان زندگی دوباره می‌یابند، انجام داده‌اند: هدف آن بود که الگوی زندگی او دست‌کم به یکی از الگوهای تبدیل شود که شاید در این پهنه‌ی بی‌اخلاقی و جاه‌طلبی‌های کوتاه‌بینانه، برای بسیاری یک راه نجات است.

در این کتاب تشکر ویژه‌ی من از خانم لاله تقیان همسر جلال ستاری و پژوهشگر تاتر است. سال‌ها رفت‌وآمد من برای گفت‌وگوهای بسیار با جلال ستاری، همیشه با مهربانی و پذیرایی و همفکری ایشان از ابتدای کار تا انتشار کار همراه بود، و هرگز این محبت‌ها را که به دوستی و نزدیکی صمیمانه‌ی ما با ایشان تبدیل شد، فراموش نمی‌کنم. تشکر دیگر و ویژه‌ی را باید از آقای دکتر جبار رحمانی، دانشجوی پیشین و همکار و دوست کنونی‌ام بکنم که مدیریت انتشارات انسان‌شناسی را نیز برعهده دارند. لازم است از ایشان برای زحمات بسیاری که برای نوشتن مقاله، بازخوانی و تصحیح، گردآوری مقالات، تنظیم کتاب، گفت‌وگو با خانم تقیان و همه‌ی پیگیری‌ها کشیدند، تشکر کنم. بی‌شک پاداش این کار را در آینده‌ی روشن ایشان در انسان‌شناسی خواهیم دید، چون چنین جوانانی که راه درست پیشرفت و انباشت درست سرمایه‌ی فرهنگی را دست‌کم به صورت نسبی به‌خوبی آموخته‌اند، همیشه

اسباب دلگرمی هستند. و سرانجام، تشکر نه کم‌تری را باید از زحمات بسیار زیاد همکار و دستیار علمی‌ام سرکار خانم زهره دودانگه بکنم که سال‌هاست در کارهای علمی از نزدیک در کنار من بوده و با کمک یکدیگر کارهای مهمی انجام داده‌ایم و در این کتاب نیز کار پرزحمت و تخصصی ویرایش علمی و ادبی کتاب را با دقتی همیشگی انجام دادند. ایشان نیز از امیدهای بزرگ آینده علوم انسانی و اجتماعی در کشور به شمار می‌آیند و امیدواریم همکاری‌شان با نگارنده برای همیشه برقرار باشد. اما به‌رغم همه آن‌چه گفته شد و به‌رغم همه سختی‌ها و زحماتی که به دلیل احترام عمیقمان به جلال ستاری برای این کتاب کشیدیم، شکی ندارم که هنوز اشتباهات زیادی باقی مانده است؛ همیشه می‌گویند: دیکته نانوخته غلط ندارد، اما کم‌تر کسی این را پند گوش می‌کند. به هر تقدیر، مسئول اول و آخر تمام این اشتباهات، به هر شکل و صورت، چه شکلی چه محتوایی تنها و تنها شخص من هستم. دلیل این امر برای خودم روشن است: من همواره در زندگی تلاش کرده‌ام کارهای فرهنگی را جدی بگیرم و اشتباه کم‌تری بکنم، اما همواره این نظر را نیز داشته‌ام که کمال‌گرایی برای رسیدن به شرایطی مفروض که شاید تا صدسال دیگر نیز برای ما فراهم نشود، یعنی تلاش برای بلند کردن سنگ بزرگی که از ابتدا می‌دانیم نخواهیم توانست بلندش کنیم، یعنی بی‌عملی و دلیل تراشیدن‌های به ظاهر علمی برای آن. به عنوان مثال ما می‌دانیم که ناشران و نویسندگان مستقل سرمایه‌های فرهنگی و اقتصادی لازم برای ویرایش‌های جدی و بازخوانی‌های متعدد و غیره را تا سالیان سال دیگر نخواهد داشت. بنابراین تعدادی از این گونه اشتباهات ناگزیر است. من همواره اشتباه را بهایی دانسته‌ام که نبود امکانات تاحدی، البته فقط تاحدی که صداقت از میان نرفته باشد و قصد و غرضی در کار نباشد، آن را توجیه می‌کند. به هر ترتیب، همان‌طور که همیشه گفته‌ایم، اگر اشتباهی باز هم در کتاب مشاهده می‌شود، خوانندگان تیزبین می‌توانند به ما یادآوری کنند تا آن‌ها را تصحیح کنیم و کتاب بتواند تا حدی در راه کمال یافتن پیش رود. از این‌که بگذریم، آن

جوانان جویای نامی را که قصد تخریب کتاب را دارند، نمی‌توان از این حق طبیعی محروم کرد؛ ولی هرگز نه در کار ما تأثیر داشته‌اند و نه خواهند داشت. حاصل کار همین بوده که در توان داشته‌ایم و در دست شماست؛ کاری که گویای نهایت عشقمان به جلال ستاری و یاد اوست و از دستان برمی‌آمده است.

ناصر فکوهی

فروردین ۱۴۰۲

بخش ۱

دربارهٔ اندیشه‌ها و آثار جلال ستاری

الگویی برای فرهیختگی؛

از اسطوره‌زدگی تا اسطوره‌شناسی: دربارهٔ جلال ستاری^۱

ناصر فکوهی

پیش از هرچیز باید از خانهٔ هنرمندان ایران برای برگزاری این نشست تشکر کنم و بر این نکتهٔ شاید بدیهی تأکید کنم که بزرگ‌مردان و متفکرانی چون جلال ستاری نیازی به چنین مجالس تقدیری ندارند. بدون اغراق می‌توانم بگویم که ستاری در سراسر عمر پربار خود، شاید یک خط از هزاران هزار صفحهٔ ترجمه و تألیفش را برای آن ننوشته است که روزی از او تقدیر شود. امروز نیز کوچک‌ترین گله‌ای از آن ندارد که این تقدیرها و بزرگداشت‌ها بعد از عمری از سخت‌گیری‌های بیهوده و بی‌دلیل و جفایی که دلیلی نداشت بر او و امثال او روا شود، برایش برگزار شوند.

فراموش نکنیم که اگر امروز از ستاری تقدیر می‌شود، همواره چنین نبوده و در جامعهٔ ما که متأسفانه ناسپاسی نسبت به بزرگان و به عرش رساندن افراد حقیر یکی از پیوستارهای همیشگی در تاریخ معاصرش بوده است، چند سالی بیش‌تر نیست که این اندیشمندان می‌تواند نفسی به‌راحتی بکشد و به دور از جامعه و

۱. روز هشتم آذر ماه ۱۳۹۳ نکوداشت جلال ستاری، اسطوره‌شناس، در خانهٔ هنرمندان برگزار شد.

متن حاضر، سخنرانی ناصر فکوهی دربارهٔ افکار و آثار جلال ستاری در آن جلسه است.

فشارهای بلاهت‌بارش با فراغ‌بال به کار علمی خود بپردازد، درحالی که ده‌ها سال را در سختی و فشار و نبود منبعی برای تأمین زندگی سپری کرد، بدون آن که هرگز از شور و امیدش برای افزودن بر بار فرهنگی این جامعه بکاهد یا دربارهٔ دین خود به ایران و زبان مادری‌اش شکي به خود راه دهد. جلال ستاری بارها و بارها وسوسه‌های فرار از این شرایط و تن‌دادن به انتخاب آسوده‌طلبانه را با تمام وجود از خود دور کرد؛ حاضر نشد هم‌چون بسیاری از دوستانش شرایط سخت سال‌های دور را بهانه‌ای کند برای آن که از فرهنگ و زبانش بگریزد و از زیر بار مسئولیتی که احساس می‌کرد در برابرشان دارد، شانه خالی کند.

گفتم که ستاری نیازی به این تقدیرها نداشته و ندارد و به گمان من هیچ‌یک از کسانی که عمر خود را برای بالابردن ارزش و اعتبار و توشهٔ بزرگ فرهنگ ایرانی گذاشته‌اند، نیازی به این تقدیرها ندارند. آن‌ها تقدیر و پاداش خود را در جایی دیگر می‌یابند: در وجدان آسوده‌شان، در رضایت و لذتی که از زندگی تأثیرگذار و خلاق خود دارند، در سیاسی که اعتبار واقعی اجتماعی برایشان به ارمغان می‌آورد و در نسل‌هایی پی‌درپی که حتی سال‌ها پس از خلق آثار آن‌ها چشم به جهان گشوده‌اند، اما با نوشته‌ها و آثار آن‌ها بزرگ شده‌اند و امروز در این جمع فراوان هستند و بیش‌ترین حاضران را همین جوانان تشکیل می‌دهند که در آغاز کار ستاری هنوز در این جهان حضور نداشتند.

ستاری به این مجلس نیازی ندارد؛ اما ما به بزرگان و اندیشمندان و کسانی که عمر و تمام خوشی‌های زندگی را بر خود حرام کردند تا فرهنگ ما را پیش ببرند، جفا و ناسپاسی روا داشتیم و بنابراین بسیار به چنین مجالسی نیاز داریم. ما نیاز داریم تا به یاد بیاوریم با بزرگانی چون ستاری چه کردیم، بر کارها و ذهنیت‌های معیوب خود بنگریم و از آن‌ها درسی برای آینده بگیریم. تا دست از پایین کشیدن اندیشه‌های بلند و بالابردن اندیشه‌های حقیر برداریم و با عقل و اندیشه آشتی کنیم؛ تا دست از خرافه‌پنداری و اسطوره‌اندیشی برداریم و به عقلانیت و خرد

زندگی در همه ابعادش بازگردیم و چه کسی بهتر از ستاری که به ما یادآوری کند که ارزش اسطوره‌ها در آن است که ما را به‌سوی خرد و اندیشه و عقلانیت هدایت کنند و نه آن‌که ما را درون خلسه فرو ببرد و به جهان افسانه‌سازی و افسانه‌پردازی و واقعیت‌گریزی بکشانند. این مسئله‌ای است که به آن خواهیم پرداخت.

ابتدا این نکته را بگویم که آنچه این‌جا به بیان درمی‌آید حاصل چندین سال دوستی و مطالعه بر زندگی و آثار جلال ستاری است که در چارچوب پروژه بزرگ انسان‌شناسی و فرهنگ درباره انسان‌شناسی فرهنگی تاریخ مدرن ایران انجام داده‌ام. پروژه‌ای که به جلال ستاری تقدیم کرده‌ام، زیرا او بود که برای اولین بار فکر آن را در ذهن من زنده کرد و او بود که برای نخستین بار گفت‌وگو در چارچوب این پروژه درباره زندگی و آثارش را پذیرفت، مرا دوستانه پذیرا شد تا بیش از دویست ساعت مصاحبه با او داشته باشم.

این گفت‌وگوها که در طول بیش از دو سال انجام شدند، هربار دو یا سه ساعت به‌صورت کامل به موضوع اصلی اختصاص داشتند، ولی با ساعت‌ها سرمستی در محیطی از خوشی و دوستی، بدون تأکید بر موضوعی خاص ادامه می‌یافتند و دوستی عمیقی میان ما که به دو نسل متفاوت تعلق داریم، به‌وجود آوردند. یک دوستی پدرا نه که جلال ستاری تاکنون هرگز لحظه‌ای از من دریغ نکرده است. این گفت‌وگوها که بعدها با بسیاری از بزرگان فرهنگ کشور ادامه یافتند، تجربه‌ای گران‌قدر برای من به‌وجود آوردند. انتشار آن‌ها به‌تدریج از امسال آغاز می‌شود؛ در چارچوب کتابی که نشر مرکز منتشر خواهد کرد و بخشی از گفت‌وگوی من با جلال ستاری را دربردارد و هم‌چنین در چارچوب نمونه جدید سایت انسان‌شناسی و فرهنگ، سایر بخش‌ها و سایر گفت‌وگوها و رسانه‌ها ادامه می‌یابد.

جلال ستاری را در این گفت‌وگوها بسیار خوب شناختم و می‌توان گفت با روش‌های مصاحبه عمیق و تفصیلی وجود دارد، او را به‌شدت زیر فشار قرار دادم. باید اعتراف کنم که هیچ نکته‌ای از زندگی و آثار او نبود که زیر سؤال نبرم. هدفم این

بود که او را وادار به نشان دادن واکنش‌های شدید بکنم تا چیزی ناگفته باقی نماند. اما ستاری بر خلاف شهرتی که شاید به او منتسب شده، همه گستاخی‌های روش‌شناسانه من را پذیرفت و به بازی تن داد و هیچ نکته‌ای را ناگفته نگذاشت. با وجود آن که به دلایل مختلف نمی‌توانیم همه این گفت‌وگوها را به صورت کامل منتشر کنیم، اما آن‌ها به هر حال ثبت شده‌اند و برای تاریخ باقی می‌مانند. گفت‌وگوهایی که درس بزرگی از صبوری، توانایی به انتقاد کشیدن گذشته و ظرفیت بالای یک اندیشمند را به بازندیشی بر زندگی و آثارش تا آخرین حد ممکن را نشان می‌دهند.

سهم جلال ستاری در فرهنگ ایران را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: سهم علمی و سهم اخلاقی او.

سهم علمی

جلال ستاری، رسماً جزئی از نظام دانشگاهی ما نیست؛ این امر خود به تنهایی می‌تواند ضعف چنین نظامی را نشان دهد که نتوانسته متفکران و پژوهشگرانی چون او را درون خود جذب کند؛ حتی برعکس آن‌ها را وادار کرده در چارچوبی بیرونی و به دور از آکادمی کار کنند. با وجود این، در جایگاه یک دانشگاهی، بدون کوچک‌ترین تردیدی می‌توانم بگویم خدماتی که در طول بیش از پنجاه سال، با انتشار بیش از ۹۰ اثر، عرضه کرده، از سهم اکثریت اساتید ما بیش‌تر است. نگاهی حتی سطحی به عناوین و موضوع کارهای او، که نیمی از آن‌ها در قالب ترجمه و نیمی دیگر در قالب تألیف‌های پرارزش است، بیندازیم، می‌توانیم این امر را به مثابه واقعیتی انکارناپذیر مشاهده کنیم. در این جا تلاش من آن است که این سهم را با یک طبقه‌بندی مختصر نشان دهم:

۱) شناساندن علمی مفاهیم اسطوره و اسطوره‌شناسی در محیطی کاملاً بیگانه با این علم که در آغاز حرکت فکری ستاری، اسطوره برایش جز موضوعی برای سرگرمی و شگفت‌زدگی‌های سطحی و سرگرمی‌های سبک و کم‌مایه نبود. ستاری

با ترجمه و تشریح آثار و آرای اندیشمندانی چون میرچا الیاده، کارل گوستاو یونگ، تیتوس بورکه‌هارت، رژه باستید، ژرژ دومزیل، الکساندر کراپ، جیمز دارمستر، لوفر-دلاشو، ماسائو یاماگوشی، رژه کایووا و بسیاری دیگر که برخی از آنها برای نخستین بار به خوانندگان ایرانی معرفی می‌شدند، توانست جانی واقعی به کالبد ناتوان آن‌چه شناخت اسطوره و علوم نزدیک به آن، نظیر نشانه‌شناسی بدمد؛ او سبب شد که نسلی جدید از علاقه‌مندان دانشگاهی و غیردانشگاهی پژوهش‌هایی جدی و ترجمه‌آثاری ارزشمند را در این زمینه آغاز کنند و امروز بتوانیم حداقلی از این دانش گسترده و پراهمیت را در زبان فارسی داشته باشیم.

هدف ستاری آن بود که نشان دهد اسطوره تا چه اندازه برای درک جهان واقعی ضروری است، چقدر ما نیاز داریم تا سازوکارهای اسطوره‌ای را بشناسیم تا بتوانیم از زندگی فرهنگی و سایر ابعاد حیات خود رمزگشایی کنیم و از همه مهم‌تر تا چه حدّ ما به شناخت دقیق و روشن از اسطوره‌ها نیاز داریم تا بتوانیم خود را از اسطوره‌زدگی رها کنیم و به عقلانیت برسیم، تا بتوانیم از تقدس‌بخشی به اسطوره‌ها به درک واقعی اسطوره‌ها در خدمت عقلانیت برسیم.

در این زمینه نباید ناگفته گذاشت که ستاری به اسطوره‌های کلاسیک بسنده نکرد و با به‌روزرسانی دانش خود توانست با کتاب‌هایی هم‌چون اسطوره در جهان امروز به اسطوره‌های زندگی مدرن نیز پردازد و نشان دهد که امروز بیش از هر زمانی به دانش اسطوره‌ای نیاز داریم؛ نه تنها در پهنه‌های دور از عقلانیت، بلکه در پهنه‌هایی که کاملاً درون عقلانیت تعریف شده‌اند. در این زمینه ترجمه‌آثاری از گاستون باشلار را نیز نباید از یاد برد که اهمیتی بسیار زیاد در حوزه فلسفه داشته‌اند.

۲) دومین سهم جلال ستاری در حوزه علم، تألیف و ترجمه در زمینه ادبیات کلاسیک شرق به ویژه ایران است. در این زمینه تعداد زیادی از آثار ستاری را می‌توان مورد استناد قرار داد، آثاری که به‌خصوص به اسطوره‌های هزارویک شب، اسطوره عشق و عاشقی (فرهادنامه، جمشید و

خورشید... یونس و ماهی، سلیمان و بلقیس، سندباد بحری و ... می‌پردازند. او توانست با بازگشت به این متون قدیم و بازنگری آن‌ها از زاویه دید اسطوره‌شناسی، روان‌شناسی و نقد ادبی، نه تنها از آن‌ها تا حد زیادی رمزگشایی کند، بلکه راه را برای تحقیقات بعدی بگشاید و نشان دهد که میراث باارزشی در دستان ما است و شاید تا قرن‌ها بتوانیم درباره آن‌ها کارهای گسترده تحقیقی انجام بدهیم.

۳) در همین زمینه کاری که ستاری در معرفی و تشریح افسانه‌ها، اسطوره‌های شرقی و اسلامی و عربی انجام داد، از جمله شناساندن و ترجمه آثار ژرار دونروال، ونسان موتی، ژاک برک (کتاب مهم هنر غیرتصویری در اسلام) اهمیت دارد. ستاری در این حوزه نیز خود را به‌روز نگه داشت و در مقاله‌ای چون دیدار با رحیم عتیقی می‌بینیم که با نسل‌های پس از خود رابطه صمیمی و نزدیک فکری را حفظ می‌کند. تأکید بر نزدیک کردن فرهنگ‌ها و به بیان درآوردن و تشریح روندهای تاریخی که بین شرق و غرب اتفاق افتاده، از جمله در کتاب شرق در ادبیات فرانسه، در این چارچوب قابل تحلیل است.

۴) ایجاد و تقویت نگاهی تازه به نقش زن در تاریخ فکری و هنری ایران که در کتاب سیمای زن در فرهنگ ایران به‌خوبی نمایان است. این امر افزون بر این کتاب در مجموعه‌ای از کتاب‌های ستاری وجود دارد: نگاهی زن‌گرایانه که نمونه آرمانی خود را در افسانه‌ها و اسطوره‌های مربوط به شهرزاد و هزارویک‌شب و در آثاری می‌یابد که با مضمون عشق به‌وسیله ستاری ترجمه یا تألیف شده‌اند و از آن جمله می‌توان به ترجمه کتاب عشق ره آلودی و تألیف کتاب‌های اسطوره عشق و عاشقی در چند عشق‌نامه فارسی و عشق صوفیانه اشاره کرد.

۵) سهم ستاری در حوزه دین‌شناسی علمی نیز قابل انکار نیست: ترجمه رساله در تاریخ ادیان میرچا الیاده منبعی بسیار قدرتمند در اختیار دین‌پژوهان قرار داد، کاری که ستاری با ترجمه آثار ژاک برک، اسلام‌شناس نامدار فرانسه و

متفکران بااهمیت دیگری چون لویی ماسینیون نیز ادامه انجام داد. برخی از آثار ستاری در حوزه نمایش نیز که به مضامین دینی مربوط می‌شوند، ازجمله آثار او در زمینه تعزیه‌شناسی در این زمره قابل طبقه‌بندی هستند.

۶) در حوزه تئاتر و نمایش، ستاری گستره بزرگی از آثار را به صورت ترجمه و تألیف به جهان علمی زبان فارسی عرضه کرده است. تأکید او بر شخصیت کلیدی آنتونن آرتو بوده است، اما آثاری را که خود درباره تئاتر به تألیف درآورده است، نباید فراموش کرد. در این زمینه ترجمه کتاب جامعه‌شناسی تئاتر ژرژ دووینیو را باید نقطه عطفی در زمینه پژوهش‌های علمی در حوزه نمایش در چارچوب تحلیل اجتماعی آن به‌شمار آورد که از آخرین کارهای جلال ستاری است.

۷) سرانجام باید به حوزه کم‌تر شناخته‌شده‌ای در کار ستاری اشاره کرد که به جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی و علوم مرتبط به آن‌ها برمی‌گردد. در این حوزه، جلال ستاری نویسندگان و اندیشمندان ارزشمندی چون کلود لوی استروس، فرانسوا لاپلاتین، رژه باستید، ژرژ دووینیو، ژرژ دومزیل را گاه برای نخستین بار به خوانندگان ایرانی شناسانده است. دو اثر ستاری درباره شناخت و تحلیل بازنمایی‌های ادبی شهر تهران را نیز می‌توان در حوزه انسان‌شناسی بازنمایی قرار داد. دو کتاب ستاری به بازنمایی شهر تهران در ادبیات داستانی از یک‌سو و در شعر معاصر از سوی دیگر اختصاص دارد و می‌تواند الگوی خوبی برای شروع این دست از مطالعات درباره بازنمایی‌های شهرهای ایران باشد.

سهم اخلاقی

گفتن این نکته اغراق نیست که سهم اخلاقی جلال ستاری در حوزه اندیشه و روشنفکری و اخلاق علمی در ایران، کم‌تر از سهم علمی او نیست؛ شاید بتوان گفت حتی بیش‌تر نیز هست، زیرا کم‌تر کسی را می‌توان یافت که در طول یک زندگی

طولانی مدت، تا چنین اندازه‌ای ارزش‌ها و پابندی‌های خود را به اصول اخلاق علمی، اجتماعی، اصول و پایه‌های فکری خود حفظ کرده باشد. ستاری از نادر اندیشمندانی است که نشان داد می‌توان زندگی گذشته خود را به زیر تیغ انتقاد و بازنگری برد. در این حوزه باید بر گروهی از برجسته‌ترین خصلت‌های اخلاقی جلال ستاری تأکید کرد:

یک خصلت اخلاقی مهم او، انسجام و یکپارچگی و یکدست بودن اخلاقی درازمدت او از جوانی تا امروز است که نظیر آن در تاریخ فرهنگی ایران چندان زیاد نیست. خصلت دیگر او، تأثیرناپذیری از وسوسه‌های تن‌آسایی و تن دادن به ایدئولوژی‌های آسوده و عافیت‌طلبی است که در طول چند دهه اخیر در بسیاری از روشنفکران و اندیشمندان ایرانی خود را در قالب پدیده مهاجرت نشان داده است.

ستاری در بدترین موقعیت‌ها و زمانی که به ناحق زیر سخت‌ترین فشارها نیز قرار داشت، هرگز حاضر نشد که کشور و زبان خود را ترک کند و همواره می‌گفت و می‌گوید که اگر ارزشی در کار و اندیشه و عمرش وجود داشته باشد، در این آب و خاک است، وگرنه در کشورهای غربی که خود از تعداد بی‌شماری اندیشمند و متفکر برخوردارند، نیازی به او نیست.

گریز سیستماتیک ستاری از اندیشه‌های کلیشه‌ای که بسیار در معرض آن‌ها قرار داشته، نیز باید مورد تأکید قرار گیرد. کم‌تر کسی را می‌شناسیم که موقعیتی چون او داشته و به دنباله‌روی از جریان‌های قدرت و ثروت تن نداده باشد تا به آسودگی‌ها و مادیات و شهرت‌های کاذب دست یابد. خاطرات ستاری از دوستانی که بدین ترتیب از دست داده، برایش تلخ و ناگوارند و بسیار افسوس می‌خورد که چرا برجسته‌ترین اندیشمندان و گاه هنرمندان این کشور چنین خود را به سادگی در اختیار گرایش‌های بی‌ارزش زمانه قرار داده‌اند، کسانی که روزی از دوستان نزدیکش به شمار می‌آمدند، اما این بی‌اخلاقی‌ها برای همیشه میانشان فاصله انداخت.

سومین و بارزترین ویژگی جلال ستاری که از نظر اخلاقی می‌تواند الگویی برای جوانان ما باشد، واقع‌بینی سخت‌گیرانه او درباره ارزش زندگی، کارش در

گذشته و تشخیص موقعیتش در جهان امروز است. او برعکس تعداد زیادی از دوستانش، هرگز حاضر نشد به خیال‌بافی و خودستایی و خودنمایی بپردازد و کالبد و ذهن خویش را اسیر گرایش‌های خودستایانه و خودشیفتگی‌های سطحی کند. قضاوت او درباره‌ی گذشته‌اش، آثارش و سهمش در حیات فکری ایران و جهان بسیار واقع‌بینانه و شاید حتی بیش‌ازاندازه فروتنانه و سخت‌گیرانه بوده است. درنهایت باید به این خصوصیت نادر در ستاری اشاره کرد که همواره از جوانان و نسل‌های پس از خود حمایتی محکم و توان‌بخش کرده است. بارها شاهد آن بوده‌ام که او به رغم بیماری و کالبد فرسوده‌اش برای تشویق همین جوانان، به دیدار نمایشگاه‌های هنری یا نمایشنامه‌هایشان رفته است و از هیچ تشویقی در حق آن‌ها کوتاهی نکرده است. بارها دانشجویان جوانی را برای راهنمایی نزد او فرستادم و همیشه با روی خوش پذیرای آن‌ها بود.

حضور گسترده و آمادگی همیشگی ستاری برای حضور و نوشتن در رسانه‌های مطبوعاتی، گویای آن است که هرگز نخواستہ اندیشه و دانش خود را در انحصار خویش درآورد و برعکس همیشه خواسته هر آن‌چه در تجربه‌ی زندگی و ذهن پویایش دارد با دیگران به اشتراک بگذارد. در این زمینه شاید باز هم لازم باشد که نگارنده این سطور بر دین بزرگ خود به ستاری تأکید کند.

جلال ستاری بود که به تشویق من در پروژه انسان‌شناسی فرهنگی تاریخ مدرن ایران موجب شد که انگیزه‌ام افزایش یابد؛ او بود که مشارکت در این پروژه را به بسیاری از دوستانش پیشنهاد کرد و هربار وقتی به او خبر می‌دادم که این یا آن دوستش حاضر به گفت‌وگو با من نشده‌اند، سری تکان می‌داد، نگاهی عمیق به من می‌کرد و محکم می‌گفت: «عجب! البته می‌دانستم!... چه می‌خواست درباره کارهایش بگوید؟!» و هر دو می‌دانستیم که دلیل اصلی در این زمینه، نبود یکدستی اخلاقی در مسیر زندگی این دوستان بوده است که نمی‌توانند گذشته خود را با قلبی آرام و آسودگی خیال و بی‌ریایی ستاری تشریح کنند، این که نمی‌توانند چرخش‌های

ایدئولوژیک، قدرت‌پرستی و ثروت‌دوستی‌های خود را با شهرتی که به صورت کاذب به دست آورده‌اند، با گذشته دورتری که داشته‌اند، هماهنگ نشان دهند. با وجود این هربار ستاری در نهایت می‌گفت که جهان همین است و نمی‌توان از همه کسی انتظار سالم‌ماندن و وسوسه‌نشدن در عمری طولانی را داشت.

در یک کلام، جلال ستاری، با وجود کاستی‌هایی که خود بیش از دیگران بر آن تأکید دارد، الگوی مناسبی برای روشنفکری و کار علمی است؛ آن‌هم در جهان و جامعه‌ای که اکثر اعضایش بیش از آن‌که به اخلاق علمی و احترام به زندگی و نسل‌های گذشته و آینده بیندیشند، به دنبال شهرت کاذب و خیال باطل جاویدان‌شدن هستند. آن‌ها کم‌تر به انتقال دانش و تجربه خود به نسل‌های بعدی می‌اندیشند، اما بیش‌تر تمایل دارند که برای کارهای ناکرده تقدیر شوند. درسی که جلال ستاری به ما می‌دهد آن است که اسطوره‌زدگی را، که به یک بیماری سخت و کشنده در فرهنگ و جامعه ما تبدیل شده، به شناخت اسطوره یا اسطوره‌شناسی تبدیل کنیم تا بتوانیم به عقلانیت در مناسب‌ترین شکل آن بازگردیم و از آن‌جا راهی بیابیم برای دست یافتن به عشق در معنای والای آن، در سرچشمه‌های معنوی و بزرگ فرهنگ ریشه‌دار و کهن خویش.